

دو گونه نویسندگی

تعلّم آقای رشیدی

نویسندگان دوزمره اند نخست آنانکه از حدود الفاظ و مفاهیم تجاوز نکنند و از مخازن جامعه آنچه را واجب بینند برگزینند و آن مفهومات را که پیشینیان در قالب الفاظ نهاده و نیک صقال داده و منتظم کرده اند آماده و مهیا بر چینند و بترتیبی جدید و تالیفی بدیع درآورند و گاه گاه از قریحت خویش بروی چاشنی خاص دهند. صاحبان این صنعت را به نسبت حسن انتظام و اتساق مقدمات و التیام قیاسات و وجوه استعمال لغات و اصطلاحات و ایراد کنایات و تلمیحاتی که در نوشته آنان دیده میشود بزرگ و استاد خوانند و در میان نویسندگان تعیین درجه و مقام کنند. البته چنین نوشته از تأثیر عاری نیست و گاهی چنان افتد که در قوس خوانندگان ایجاد انقباض و انبساط کند و جامعه را پاداش خزاین معانی و جواهر الفاظی که ساخته و پرداخته باو عطا کرده بود گنجی نو تبار آورد. قول جامی ناظر باین دسته از شعرا و دبیران است که گوید:

معنی خوب بود شاهد پاکیزه بدن که بهر روز در او جامه گرگون پوشند
هنراست آنکه اگر جامه زنده زبرش بدر آرد و درو اطلس و اکسون پوشند

لکن در حقیقت هدیه که از این نویسنده بجامعه رسیده است بمنابۀ رجی است که بر سرمایه افزایند و حاصلی است که از بذر پراکنده بردارند نه چیزی بدیع و مبتکر که جامعه را بجای سرمایه جدید باشد.

جماعت دوم مجذوباتند که چون بصرافت طبع عزم نوشتن کنند خویشان را در عالمی بینند بالاتر از حدود مقتضیات جامعه و سطح عقل

عادی یعنی در صععی عالی که چشمه حیات و خلاقیت و فعالیت است. در خویش حاجتی قوی و خارخاری عجیب یابند که آنانرا با فریدن و ایجاد کردن همی راند. گوئی در زمانی کوتاه که دوام آن به نسبت استعداد نویسنده گان تفاوت پذیر است و گاه لمحّه بیش نمی باید آن صاحب قلم خویشان را با منبع خلقت و چشمه هستی و حقیقت حیات متعل می بیند، چون مجرائی تنگ که بشطی پیوسته شود و آب خروشان شط را از آن آهنگ جوشیدن و بیرون جستن باشد.

در آن حال زمانی دبیر یا شاعر مبهوت و حیران فروماند چون کسی که شنا نداند و خویشان را در گردابی افتاده بیند بحکم آن حاجت که بخلاق کردن در نفس خود می باید بر آن شود که از الفاظ و مصطلحات قوم مددی جوید و افکار مشتعل نهانی را در خارج هیشی بخشد و نامرئی را در لباس کلام مرئی کند، اما هیات !!

ناچار از آن شط عظیم بجدولهای خردتر و ساده تر التفات کند باشد که شمه از آن را بحیات و تدبیر در قالب الفاظ فرو ریزد و باستعانت مفاهیم را بجه آن برقههای خاطف را در کمند آورد این تدبیر اندکی مفید افتد و رفته رفته همی بیند که آن شعله مجرد در هنگام سیر و سیلان آثار ثابتی از خود میگذارد و می گذرد که چون نقش پای در برف از عبور رونده حکایت کند. در واقع با همه تدبیر و مهارت جز خاکستری از آن شعله معنوی در دست او نماند اما خاکستری گرم و مؤثر که در نفوس مستعد آتش افروزی تواند کرد (یکاد زیتها یضیئی ولولم تمسسه نار).

این برقههای لامع را که هر يك شخصی ممتاز و انیتی بسیط و نوعی منحصر در فرد است باسانی نمی توان درقید الفاظ مستحکم کرد زیرا که هر لفظ را بر چیزی دلالت است و ظرفی تهی نیست تا در

آن معنی جدید را بتوان ریخت ناچار نویسنده الفاظ را از هم بگسلد و هندسه عبارات را برهم زند و بیان ما فی الضمیر را وسیلتی جوید و گاهی کلام او مرعوز و مبهم و دور از افهام گردد.

و خلاف طبقه نخستین که شالوده سخن را پیشاپیش ریخته و مبدأ و منتهای آنرا معلوم کنند آنگاه صورت ذهنی خویش را کسوت الفاظ و کلمات پوشانند و در خارج مرتسم کنند این طایفه دوم را امکان تصور قبلی و تعیین آغاز و انجام سخن خود نیست و هیچ ندانند که این جاذبه خلاقیت آنان را بکجا می کشاند و نتیجه این رنج که در تجسم دادن معانی و ثبت کردن لوازم نهانی می برند چه خواهد بود تا پایان نرسند از نتیجه کار خویش ایمن و مطمئن نتوانند شد و نادر افتد که آن حال چندان دوام کند که نویسنده بانجام کاری بزرگ و شگرف کامیاب گردد. غالباً چون برق گذشت چراغ قریحت خاموش شود و کار ناتمام و ابتر بماند.

از این است که در اقوام جهان وجود چنین سخن سرایان در حکم یاقوت اصفر و کبریت احمر است و اگر مردانی هستند که شمه از این احوال دریافته اند و تعبیری ناقص از مشاهدات خویش کرده جامعه آنان را بر صدر احترام نشانند و معبود ادبی خویش گردانند.

این دو نوع انشاء که مذکور افتاد هر چند در موارد بسیار با یکدیگر مشتبه شوند و گاهی در یک نویسنده جمع آیند لکن در حقیقت دو نوع متباین هستند و تشارك آنها عرضی و ظاهری است. کسی که لحظه از ایام زندگانی بدرک چنین حال و اتصال با مبدأ خلاق وجود خویش نایل آمده باشد سر بیدایش نواغ عام و ادب و فوران چشمه آفرینش و غلیان منبع عشق و حیات و حقیقت صدور صور را تصویر تواند کرد و جز از این راه که طریق شاعران و صدیقان و موسیقی دانان و نقاشان و مجذوبان است کسی را با هیچ بحث و فحص

و علم و فضل ادراك این معانی میسر تواند شد .
 آنکه چنین استعدادی دارد هر چه کند رواست و هر چه نویسد
 مقتدا و آنکه بر حسب قنوت یا بنا بر عروض امراض خلقی و ذوقی از این
 لمعه حقیقی بی نصیب است. بصرف ادعاء و تشبه بصاحبان حال بجائی
 تواند رسید که گفته اند «بکافی که گوهر نیایی مکن» چاره جز این
 نیست که از خاکستر گرم آن نویسندگان بزرگ کسب حرارت
 کند و قدم در پی استادان سترک بردارد. باشد که در آن خاکسترها
 اخگری بیابد و طبع فسرده و قریحه پزمرده خویش را بدان برافروزد.
 از این جاست که تتبع آثار بزرگان ادب در هر قومی دستور
 عام و تکلیف تام است و عدول از آن برای محرمان از نور ذوق و قوه
 ایجاد سرمایه ندامت و موجب ملامت .

رشید یاسمی

چرا هوی ما سفید میشود

رنک هوی انسان مربوط بمقدار مواد رنگینی است که در مو وجود دارد یا عبارت
 دیگر هر قدر مو در مواد رنگی غنی تر باشد سیاه تر و رنگین تر خواهد بود و موئی
 که درین مواد ضعیف باشد خرمائی رنگ و کمرنگ تر است . تولید مواد رنگی نیز
 بسته بصحت تمام بدن و منظم بودن کار طبیعی اعصاب است . هر گاه درین امر سستی
 و نزللی خواه بواسطه مرض یا ضعف اعصاب بعلت یرری پدید آید از مقدار مواد رنگین
 مو کاسته میشود و رنگ آن نخست خاکستری و بتدریج سفید میگردد و سفیدی علامت
 آنست که از مواد مزبور بکلی بی نصیب شده است .
 برخی معتقدند که غم و تشویش خاطر نیز مایه سفیدی موست ولی در حقیقت
 علت سفید شدن مو همانست که در فوق گفته شد ، چه غم و تشویش و کسالت و
 اضطراب نیز موجب ضعف اعصاب میشود و ضعف اعصاب چنانکه گه تیم علت سفید
 شدن مو میگردد .